

۴شنبه ۳/۱۰/۱۴۰۴ - ۳ جمادی الثانی ۱۴۴۷ - ۲۴ دسامبر ۲۰۲۵ - فقه معاصر - فقه الاداره - فقه انگیزش (فقه مدیریت رفتار سازمانی) - نقشه راه امام صادق ع در مصباح الشریعه - درس ۶۳ - روابط اربعه - رابطه دوم - رابطه مدیر با خود (تدبیر نفس) - اصول سبعة - اصل هفتم - ربطها بالفقه ۱

❁ مسئله ۶۳: مدیر باید نفس خود را به افتقار دائمی دعوت کند و عادت دهد تا هیچ گاه خود را بی نیاز از خدای غنی نداند و همواره جا برای مطالبه‌ی پیشرفت و رشد داشته باشد؛ زیرا استغناء باعث طغیان و جدا شدن از مسیر ربوبی و بهبود مستمر است

اصل هفتم از اصول هفت گانه‌ی رابطه‌ی مدیر با خود طبق نقشه‌ی جامع مصباح الشریعة^۱ «ربطها فی الفقر» است؛^۲ یعنی نفس را پیوند دهیم با فقر یا فقره که ظاهراً فقر اصح است. در متن اصلی مصباح الشریعة^۳ فقر است که شارح

^۱ اصول المعاملات تقع علی أربعة أوجه معاملة الله و معاملة النفس و معاملة الخلق و معاملة الدنيا و كل وجه منها منقسم علی سبعة أركان أما أصول معاملة الله تعالی فسبعة أشياء أداء حقه و حفظ حده و شكر عطائه و الرضا بقضائه و الصبر علی بلائه و تعظیم حرمته و الشوق إليه و أصول معاملة النفس سبعة الخوف و الجهد و حمل الأذى و الرياضة و طلب الصدق و الإخلاص و إخراجها من محبوتها و ربطها فی الفقر و أصول معاملة الخلق سبعة الحلم و العفو و التواضع و السخاء و الشفقة و النصح و العدل و الإنصاف و أصول معاملة الدنيا سبعة الرضا بالدون و الإيتار بالموجود و ترك طلب المفقود و بغض الكثرة و اختيار الزهد و معرفة آفاتهما و رفض شهواتهما مع رفض الرئاسة فإذا حصلت هذه الحصال في نفس واحدة فهو من خاصة الله و عبادة المقربين و أوليائه حقا. (امام جعفر بن محمد عليه السلام، مصباح الشریعة، ص. ۶) امام صادق عليه السلام فرمودند: كل معاملات دنیا بر چهار قسم است: یکی معامله‌ی خلایق با خالق؛ دوم معامله‌ی خلایق با نفس خود؛ سوم معامله‌ی خلایق با یکدیگر؛ چهارم معامله‌ی هریک از خلایق با دنیا. اما ارکان معامله‌ی خلایق با خدای تعالی به هفت چیز است: اول ادا کردن حقوق الهی مثل نماز، روزه، زکات و غیره؛ دوم حفظ حدود الهی و تجاوز نمودن از حدود شرع؛ سوم در همه حال راضی و شاکر بودن؛ چهارم راضی بودن به قضای الهی مثل فقر و غنا و صحت و مرض و غیره؛ پنجم صبر کردن بر بلایا و سختی‌ها؛ ششم تعظیم و بزرگ داشتن حرمت الهی در جمیع جهات؛ هفتم شوق لقای الهی و آرزوی لقای رحمت فراوان. و اما اصول معامله‌ی آدمی با نفس خود نیز هفت نوع است: اول جهاد با نفس و غلبه بر آن؛ دوم همیشه از نفس هراسان بودن؛ سوم رنج کشیدن در عبادت و ریاضت داشتن؛ چهارم ملازم صدق و راستی بودن؛ پنجم خلوص اعمال و گفتار؛ ششم دور داشتن نفس از لذات و خواهش‌ها؛ هفتم بستن نفس به تحصیل کمالات علمی و عملی و آماده کردن خود برای فقر. و اما اصول معامله‌ی خلایق با یکدیگر نیز هفت چیز است: اول حلم و بردباری هنگام صدور ناملامت از دیگری و عفو و گذشتن از او؛ دوم تواضع و فروتنی با مردم؛ سوم سخاوت داشتن؛ چهارم شفقت و مهربانی با دیگران؛ پنجم نصیحت آن‌ها؛ ششم به صفت عدل موصوف بودن؛ هفتم ملازم انصاف با مردم بودن. و اما اصول معامله‌ی هر شخص با دنیا نیز هفت است: اول، به اندک از دنیا راضی بودن؛ دوم خرج کردن دارائی خود در راه خیر؛ سوم طلب نکردن آنچه نیست؛ چهارم دشمنی و نفرت از مال زیاد و دوست داشتن اندک؛ پنجم رغبت داشتن به ترک دنیا و زهد؛ ششم از آفات دنیا غافل نبودن و به آن آفات علم داشتن؛ هفتم ترک ریاست و مقام دنیوی. پس هرگاه این خصلتها آنچنان که باید حاصل شد پس آن مؤمن از خواص است و از بندگان مقرب الهی است.

^۲ قال الصادق عليه السلام: العبودية جوهره كنهها الربوبية، فما فقد من (في) العبودية وجد في الربوبية، و ما خفي عن الربوبية اصيب في العبودية. قال الله تعالی - سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. و تفسير العبودية بذل الكل (الكلية)، و سبب ذلك منع النفس عما تحوى و حملها على ما تكره، و مفتاح ذلك ترك الراحة و حب العزلة. و طريقه الافتقار الى الله تعالی. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فإنه يراك. یعنی طریق بذل الكل و راه کار عبودیت «افتقار الى الله تعالی» است یعنی کسی خود را بذل خدا و خلق می کند که نیازمند به خداست و می خواهد نیاز اصلی خود را برطرف کند که ربوبیت است. بدون افتقار محض به خدا نمی توان عبد بود و نمی توان به ربوبیت رسید، فافهم. (امام جعفر بن محمد عليه السلام، مصباح الشریعة، ترجمه‌ی مصطفوی، ص. ۴۵۳) تفسیر حقیقت عبودیت: درگذشتن از همه‌ی علایق و بخشیدن هر چیزی در راه اوست، و مقدمه و سبب آن: بازداشتن نفس است از خواست‌های شخصی او و واداشتن به آن اموری که موافق میل و هوای او نیست. و یگانه کلید این معانی، ترك راحت طلبی و خوشی‌ها، و عادت کردن به کناره‌گیری از معاشرت‌های مادی و نفسانی است. و راه و صراط این برنامه، دریافتن و ایمان به آن که سراپا وجود او محتاج به خداوند متعال است، و به هر حال باید رضای او را تحصیل کند، و هر مقصد و خواسته‌ای داشته باشد باید از او بگیرد. رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: خدای عزیز را بندگی کن چنان که گویی تو او را می بینی، و هر گاه نتوانستی این حالت را دریابی: بدان که او حاضر و ناظر بر تو است. (همان، ص. ۴۵۴)

^۳ و اصول معاملة النفس سبعة الخوف و الجهد و حمل الأذى و الرياضة و طلب الصدق و الإخلاص و إخراجها من محبوتها و ربطها فی الفقر و أصول معاملة الخلق سبعة الحلم و العفو و التواضع و السخاء و الشفقة و النصح و العدل و الإنصاف و أصول معاملة الدنيا سبعة الرضا بالدون و الإيتار بالموجود و ترك طلب المفقود و بغض الكثرة و اختيار الزهد و معرفة آفاتهما و رفض شهواتهما مع رفض الرئاسة فإذا حصلت هذه الحصال في نفس واحدة فهو من خاصة الله و عبادة المقربين و أوليائه حقا. (امام جعفر بن محمد عليه السلام، مصباح الشریعة، ص. ۶؛ لاهیجی، شرح مصباح الشریعة، ص. ۵۹۷) قال الصادق عليه السلام: العبودية جوهره كنهها الربوبية، فما فقد في العبودية وجد في الربوبية، و ما خفي عن الربوبية اصيب

خوانساری ترجمه کرده به «با عالم فقر آشنا شدن». با این که در متن فقه و فقر را باهم آورده است.^۴ ولی شارح لاهیجی شرح کرده به: «بستن نفس به تحصیل کمالات علمی و عملی، و از برای اکتساب این‌ها بذل جهد کردن، و به مضمون: «اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد» عمل نمودن» و از فقر چیزی نگفته است. ظاهراً حق با خوانساری و دیگران است؛ هرچند ما ضمن اصل قرار دادن فقر، شمه‌ای از فقه هم می‌نویسیم تا احتمال نسخه‌ی بدل را داشته باشیم.

و اما «ربطها فی الفقر» را با این نبوی مشهور مزین می‌کنیم که: «الفقر فخری»^۵ و نیز این آیه‌ی شریفه: «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۶ که شاید به فقر امکانی یا فقرشناختی و در آخر فقر مادی و... اشارت داشته باشد.

فی العبودیة، قال الله تعالى: سُبْحَانَ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ، أُولَٰئِكَ صَفِ بَرِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. ای موجود فی غیبتک و حضورک، و تفسیر العبودیة بذل الکلیة، و سبب ذلك منع النفس عما تهوى، و حملها على ما تكره، و مفتاح ذلك ترك الراحة، و حب العزلة، و طريقه الافتقار إلى الله تعالى، قال رسول الله صلى الله عليه و آله: عبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فأنه يراك، و حروف العبد ثلاثة، العين و الباء و الدال، فالعين علمه بالله تعالى، و الباء بونه عمن سواه، و الدال دنوه من الله تعالى بلا كيف و لا حجاب، و اصول المعاملات تقع على أربعة اوجه، معاملة الله، و معاملة النفس، و معاملة الخلق، و معاملة الدنيا، اما اصول معاملة الله فسبعة اشياء، اداء حقه، و حفظ حده، و شكر عطائه، و الرضا بقضائه، و الصبر على بلائه، و تعظيم حرمة، و الشوق إليه، و اصول معاملة النفس سبعة، الجهد، و الخوف، و حمل الاذى، و الرياضة، و طلب الصدق، و الاخلاص، و اخراجها من محبوها و ربطها في الفقه. (امام جعفر بن محمد عليه السلام، مصباح الشريعة، ترجمه‌ی مصطفوی، ص. ۶۰۵) و اصول معاملة النفس سبعة، الجهد، و الخوف، و حمل الاذى، و الرياضة، و طلب الصدق، و الاخلاص، و اخراجها من محبوها و ربطها في الفقه. می‌فرماید که: اصول معامله آدمی با نفس خود نیز هفت است: یکی: جهاد با نفس و همیشه او را مقهور و مغلوب خود داشتن و نگذاشتن که بر عقل مسلط شود. دوم: همیشه از نفس هراسان بودن، که مبادا به فریب و خدعه او ارتکاب محظوری یا ترک مأموری نماید. سوم: متحمل آزار و ریاضت بودن و نفس را به ریاضت و آزار عادت دادن. چهارم: ملازم صدق و راستی بودن، و از کذب و کجی و غدر و خدعه و حيله محترز بودن. پنجم: در افعال و اعمال خالص بودن، و گفتار و کردار را به اغراض دنییه دنیویه، ملوث نساختن. ششم: دور داشتن نفس از لذات و خواهشها، چه استراحت و تنعم و اهمالك در لذات دنیا و انغمار در مرغبات هوی، موجب طغیان نفس است. هفتم: بستن نفس به تحصیل کمالات علمی و عملی، و از بر اکتساب این‌ها بذل جهد کردن، و به مضمون: «اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد» عمل نمودن. و اصول معاملة النفس سبعة: الجهد، و الخوف، و حمل الاذى و الرياضة، و طلب الصدق، و الاخلاص، و اخراجها من محبوها، و ربطها في الفقر (الفقه)، و اصول معاملة الخلق سبعة: الحلم، و العفو، و التواضع، و السخاء، و الشفقة، و النصح، و العدل و الانصاف (الانصاف). و اصول معاملة الدنيا سبعة: الرضا بالدون، و الايثار بالموجود، و ترك طلب المفقود، و بغض الكثرة، و اختيار الزهد، و معرفة آفاتهما، و رفض شهواتهما مع رفض الرياسة. فاذا حصلت هذه الخصال في نفس واحدة: فهو من خاصة الله و عباده المقربين و اوليائه حقا. و ارکان و اصول معامله با نفس هفت است: پیوسته مجاهدت با نفس و کوشش داشتن، و ترس و خودداری را شعار قرار دادن، و به آرزو و ناراحتیها و ریاضتها متحمل شدن، و راستی را در کردار و گفتار منظور داشتن، و در همه اعمال روی خلوص نیت اقدام کردن، و نفس را از هویها و خواستنی‌های او نگهداشتن، و با عالم فقر آشنا شدن. (همان، ص. ۴۵۷)

^۴ و ربطها فی الفقر (الفقه). (همان)

^۵ فقر و فخری را فنا پیرایه شد/چون زبانه شمع او بی سایه شد. ابر را سایه بیفتد بر زمین/ماه را سایه نباشد همنشین. بیخودی بی‌بریتست ای نیک خواه/باش اندر بیخودی چون قرص ماه. بود من ابر است بر دست و کتیف/از انعکاس لطف حق او شد ضعیف. (همان، ص. ۴۵۵)

^۶ توضیح اینکه فقر و نیاز منحصر در انسان و غنا و بی‌نیازی منحصر در خدای تعالی است، یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: هیچ شکی نیست که در این آیه نوعی زمینه‌چینی برای دو آیه بعد است، و می‌خواهد مضمون آن دو را روشن کند، در عین اینکه خودش در مفادش مستقل می‌باشد. توضیح اینکه: سیاق، به این نکته اشعار دارد که اعمال تکذیب کنندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله کاشف از این است که خیال کرده‌اند می‌توانند با پرستش بت‌ها از بندگی خدا بی‌نیاز شوند، در نتیجه اگر خدا ایشان را به پرستش خود دعوت می‌کند، لا بد احتیاج به عبادت ایشان دارد، پس در این قضیه از يك طرف بی‌نیازی است، و از طرف دیگر فقر و احتیاج، به همان مقدار که آنان از بی‌نیازی بهره‌مند هستند، خدا به همان مقدار فقیر و محتاج ایشان است (تعالی الله عن ذلك). لذا خدای سبحان در رد توهم آنان فرمود: یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ وَالغَنِيُّ و در این جمله فقر را منحصر در ایشان، و بی‌نیازی را منحصر در خود کرد، پس تمامی الخای فقر، در مردم، و تمامی الخای بی‌نیازی، در خدای سبحان است، و چون فقر و غنی عبارت از فقدان و وجدان است، و این دو، دو صفت متقابل یکدیگرند، ممکن نیست موضوعی از هر دو خالی باشد، هر چیزی که تصور شود، یا فقیر است، و یا غنی، و لازمه‌ی انحصار فقر در انسان، و انحصار غنی در خدا انحصاری دیگر است و آن عبارت از این است که انسان‌ها منحصر در فقر باشند، و خدا منحصر در غنی، پس انسان‌ها غیر از فقر ندارند، و خدا غیر از غنی ندارد. پس خدای سبحان غنی بالذات است، او می‌تواند همه‌ی انسان‌ها را از بین ببرد، چون از آنان بی‌نیاز است، و آنان بالذات فقیرند، و نمی‌توانند به چیزی غیر از خدا، از خدا بی‌نیاز شوند. و ملاک در غنای خدا از خلق، و فقر خلق به خدای تعالی، این است که: خدا خالق و مدبر امور ایشان است. و آوردن لفظ جلاله‌ی الله اشاره به فقر خلق و غنای خدا دارد. و آوردن جمله‌ی «اگر بخواید شما را از بین می‌برد، و خلقی جدید می‌آورد» اشاره به خلقت و تدبیر او دارد، و همچنین آوردن کلمه‌ی الحمید برای این است

اما فقر امکانی یا به عبارت صحیح‌تر و رائج‌تر امکان فقری^۷ یعنی ممکناتی. مثل فقر نفس مدیر در ایجاد، نیاز به موجدی به نام خداوند خالق و باری دارند؛ و الا از امکان به وجود نمی‌رسند. این فقر و نیاز را به نفس تعلیم دادن و تلقین نمودن باعث اصلاح نفس می‌شود و از فضای استغناء بیرون می‌آید؛ لإطلاق قوله تعالی: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا فَاكِرٌ»^۸. مستغنی دیدن خود باعث طغیان و هلاکت است؛ بلایی که مدیریت رائج گرفتار آن است که مدیران خود را در اداره‌ی خویش و گروه و سازمان و جامعه بی‌نیاز از خالق ببینند و فراموش کنند که همواره فقیر الی الله است. و نمی‌تواند آنی از مدیریت خدا بر خود بی‌نیاز باشد. این احساس فقر مایه‌ی وابستگی و دل‌بستگی به خالق ربانی است و درجه‌ی

که او در فعل خودش که همان خلقت و تدبیر باشد، محمود و ستایش شده است. در نتیجه برگشت معنای کلام به نظیر این می‌شود که بگوییم: همان ای انسان‌ها! شما بدان جهت که مخلوق و مدبر خداید، فقراء و محتاجان به او هستید، در شما همه گونه فقر و احتیاج هست، و خدا بدان جهت که خالق و مدبر است، غنی است و غیر از او کسی غنی نیست. بنا بر این دیگر جای آن باقی نمی‌ماند، که کسی اشکال کند که چرا در این آیه فقر را منحصر در مردم کرد- حال چه اینکه منظور از مردم عموم مردم باشد، یا خصوص مشرکین، که آیات خدا را تکذیب می‌کنند- با اینکه غیر از مردم نیز همه فقیرند، و تمامی موجودات محتاج خدایند. زیرا وقتی برای فقر مردم علتی آورد که این علت (مخلوق بودن، و مدبر بودن) در تمامی موجودات وجود داشت، خود باعث می‌شود که حکم هم عمومیت داشته باشد. پس گویا فرموده: شما مخلوقات، فقیر و محتاج به خالق و مدبر امر خود هستید، و خالق و مدبر شما غنی و حمید است. بعضی از مفسرین از اشکال بالا که چرا فقر را منحصر در مردم کرد، با اینکه تمامی موجودات فقیرند، جواب‌هایی داده‌اند که اینک بعضی از آن‌ها از نظر خواننده می‌گذرد: یکی از آن جواب‌ها این است که منحصر کردن فقر در انسان‌ها مبالغه در فقر ایشان است، گویا از بس فقر انسان زیاد است، و از بس احتیاجاتشان بسیار است که گویی غیر از ایشان هیچ چیز دیگری فقیر و محتاج نیست، چون فقر و احتیاج سایر موجودات نسبت به فقر انسان‌ها به حساب نمی‌آید، و به همین عنایت در جای دیگر فرمود: خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا، با اینکه غیر از انسان‌ها هم ضعیفند، و لیکن غیر از انسان، مثلاً جن، مانند انسان محتاج به غذا و لباس و امثال آن نیستند. دوم اینکه: مراد از کلمه‌ی ناس همه موجودات از انسان و غیر از انسان است، و این تعبیر از باب تغلیب حاضر بر غایب، و موجود عالم بر غیر عالم است. سوم اینکه: باید الف و لام در الناس را حمل بر عهد، و الف و لام در الفقراء را حمل بر جنس کرد، چون مخاطبین در آیه همان کسانی هستند که در جمله‌ی ذلکم اللّٰه ربکم له الملک... مخاطب بودند، که در این صورت معنای آیه با در نظر گرفتن دو آیه قبل، این است که آن معبودی که باید بپرستید، همان کسی است که به اوصاف جلال توصیف شد، نه آن‌هایی که شما به جای او می‌خوانید، با اینکه شما از تمامی خلائق محتاج‌تر به معبود حقیقی هستید. چهارم این که: انحصار مستفاد از آیه، انحصاری است نسبت به خدای تعالی، نه انحصار حقیقی. و از نظر خواننده گرامی پوشیده نیست که مفاد آیه و سیاقی که آیه در آن سیاق قرار گرفته، با هیچ یک از این جواب‌ها نمی‌سازد، بله می‌توان جواب آخری را طوری توجیه کرد که برگشتش به همان وجهی باشد که ما بیان کردیم. و اگر در ذیل آیه خدا را به صفت حمید ستود، برای اشاره به این بود که خدای تعالی غنی است و افعالش پسندیده است، چه عطا کند و چه منع، برای اینکه اگر عطا کند (مانند ما انسان‌ها) برای عوض عطا نمی‌کند چون بی‌نیاز از شکر و جزا است، و اگر عطا نکند (باز مانند ما انسان‌ها)، مورد ملامت قرار نمی‌گیرد، چون احدی از خلائق حقی بر او ندارد، و از او چیزی را مالک نیستند. (موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج. ۱۷، ص. ۴۵)

^۷ تعبیر امکان فقری تا قبل از صدرا علیه السلام سابقه نداشته است و این واژه از ابداعات اوست. البته، نظریه امکان فقری ریشه‌های خود را از مباحث فلسفی گذشته گرفته است؛ زیرا این نظریه از لوازم مبحث علیت و بلکه پیامد مستقیم امتزاج نظریه امکان و وجوب با نظریه وحدت تشکیک وجود است؛ بر این اساس، تبیین امکان فقری نیز مستلزم توضیح سه مقدمه است. به اعتقاد امام خمینی علیه السلام امکان فقری (یا امکان وجودی) به این معناست که وجودات عین معلولیت، عین نیازمندی و صرف تعلق به علت‌اند و حیثیتی جز حیثیت ایجاد شدن ندارند و وجود هر معلولی تابع وجود علت است و استقلالی از خود ندارد، بلکه عین فقر و نیازمندی به علت است. به اعتقاد ایشان امکان فقری در برابر وجوب، غنی و ضرورت ذاتی فلسفی می‌باشد و معادل با واژه‌های بطلان و هلاکی است که در آیات و روایات آمده است. هلاک و بطلان بودن ممکنات از این روست که آن موجود هیچ‌گونه اقتضائی از خود ندارند، همه‌ی ذوات امکانی، معلوم بالذات، فانی وهالک‌اند و تنها وجود حق تعالی است که موجودیت حقیقی دارد؛ زیرا هلاک عبارت است از عدم استحقاق وجودی برای ممکنات که بویی از وجود به مشامشان نرسیده است. امام خمینی از جمله شواهد قرآن بر امکان فقری را آیه یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله واللّٰه هو الغنی الحمید می‌داند. از این آیه برمی‌آید که موجودات چیزی جز فقر و نیاز نیستند و خداوند عین غنی و بی‌نیازی است. به باور وی در علوم عالیّه آمده است که جمیع دائره‌ی وجود از اعلی مراتب غیب تا ادنی منازل شهود عین تعلق و ربط و محض تدلی و فقر است به قیوم مطلق و شاید این آیه انتم الفقراء اشاره به این معنا داشته باشد، زیرا اگر موجودی از موجودات در حالی از حالات و آنی از آنات و حیثیتی از حیثیات، تعلق به خداوند نداشته باشد از بقعه امکان ذاتی و فقر خارج شده و در حریم وجوب ذاتی و غنا داخل می‌گردد و این محال است. به اعتقاد امام خمینی علیه السلام اگر تمام موجودات ممکنه را به صف نموده و به ناصیه‌ی آن‌ها نظر شود در ناصیه‌ی همه‌ی آن‌ها به خط خوانا نوشته شد انتم الفقراء الى الله. ایشان با ارجاع علیت به تشان و ظهور و با نفی اسناد حقیقی وجود معلول و عین الربط بودن آن، معلول را وجود ربطی، فقری و ظلی می‌داند که هیچ ذات مستقلی ندارد و همه بنیاد آن صرف فقر و نیازمندی به علت است.

^۸ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا فَاكِرٌ. (العلق: ۶ و ۷)

موفقیت را بالا می برد، پشت گرمی می آورد، و الا رها می شود مثل پرکاه.^۹ اگر خدا نبود، من در عدم بودم و معدوم؛ لذا در اداره‌ی امور به او و امضای او نیاز دارم که امضای طلابی است و اذن او را نیاز دارم در اقدامات و الهام او را نیاز دارم در تصمیمات و عزائم.

و اما احساس فقر شناختی هم برای نفس مناسب است؛ لقله علیه السلام: «لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن». ^{۱۰} و «عجزت عن نعته اوهام الواصفین» ^{۱۱} «عن کنه معرفته». ^{۱۲} این عجز شناختی است که خوب است نفس به آن مربوط شود و پیوند یابد و جدا نشود؛ زیرا همواره سعی در افزایش ایمان خود یعنی افزایش معرفت خود خواهد کرد لقله علیه السلام: «الإیمان معرفة بالقلب». احساس فقر عرفانی باعث تلاش برای شناخت بیش تر است؛ مثل طرف خالی که مهبیای امتلاء است به خلاف ظرفی که پر محسوب می شود، فافهم.

و اما فقر مادی و مالی که نازل ترین فقر است، ربط به آن برای نفس نافع است زیرا به قول بعض بزرگان و به شهادت تاریخ، علم و اجتهاد در فقر متولد می شود، إلا قلیل. و با توجه به حدیثی که خداوند ارتزاق اهل علم را تکفل کرده است ^{۱۳} مدیر عالم هوشمند با احساس فقر و استعانت از خدا و ارتزاق از او فراغ بال برای تحصیل و تولید علم پیدا

^۹ حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَفَفَ الطَّرِيُّ أَوْ تَهَوَّىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ. (الحج: ۳۱)

^{۱۰} تُوجِبُ شَيْئاً وَ نَقَى الشَّيْءَ إِذْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مَخْلُوقاً مُخْتِذاً لَا مِنْ أَصْلٍ أَحَدُهُ الْخَالِقُ كَمَا قَالَتِ التَّنْوِيَةُ إِنَّهُ خَلَقَ مِنْ أَصْلٍ قَدِيمٍ فَلَا يَكُونُ تَدْبِيرٌ إِلَّا بِإِخْتِدَاءٍ مِثَالِ تَمِّ قَوْلِهِ علیه السلام لَيْسَتْ لَهُ صِفَةٌ تُنَالُ وَ لَا حَدٌّ تُضْرَبُ لَهُ فِيهِ الْأَمْثَالُ كُلُّ دُونَ صِفَاتِهِ تَحْبِيرُ اللَّغَاتِ فَتَفَى علیه السلام أَقَاوِيلَ الْمُشَبَّهَةِ حِينَ شَهَوَهُ بِالسَّبِيكَةِ وَ الْبَلُورَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَقَاوِيلِهِمْ مِنَ الطُّلُوبِ وَ الْإِسْتِوَاءِ وَ قَوْلُهُمْ مَتَى مَا لَمْ تَعْقِدِ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ وَ لَمْ تَرْجِعْ إِلَيَّ إِثْبَاتِ هَيْبَتِهِ لَمْ تَعْقِلْ شَيْئاً فَلَمْ تُثَبِّتْ صَانِعاً فَفَسَّرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَّهُ وَاحِدٌ بِلَا كَيْفِيَّةٍ وَ أَنَّ الْقُلُوبَ تَعْرِفُهُ بِلَا تَصْوِيرٍ وَ لَا إِحَاطَةٍ تَمَّ قَوْلُهُ علیه السلام الَّذِي لَا يَنْلُغُهُ بُعْدُ الْهَمِّ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفَطْنِ وَ تَعَالَى الَّذِي لَيْسَ لَهُ وَ قَتْ مَعْدُودٌ وَ لَا أَجَلَ مَمْدُودٌ وَ لَا نَعَتْ مَخْدُودٌ تَمَّ قَوْلُهُ علیه السلام لَمْ يَخْلُفْ فِي الْأَشْيَاءِ فَيُقَالُ هُوَ فِيهَا كَائِنٌ وَ لَمْ يَنْأَ عَنْهَا فَيُقَالُ هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ فَتَفَى علیه السلام بَهَاتَيْنِ الْكَلِمَتَيْنِ صِفَةَ الْأَعْرَاضِ وَ الْأَجْسَامِ لِأَنَّ مِنْ صِفَةِ الْأَجْسَامِ التَّبَاعُدَ وَ الْمُبَايَنَةَ وَ مِنْ صِفَةِ الْأَعْرَاضِ الْكُونُ فِي الْأَجْسَامِ بِالْحُلُولِ عَلَى غَيْرِ تَمَاسَةٍ وَ مُبَايَنَةَ الْأَجْسَامِ عَلَى تَرَاجُحِ الْمَسَافَةِ تَمَّ قَالَ علیه السلام لَكِنْ أَحَاطَ بِهَا عِلْمُهُ وَ أَنْفَقَهَا صُنْعُهُ أَيُّ هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ بِالْإِحَاطَةِ وَ التَّدْبِيرِ وَ عَلَى غَيْرِ مَلَاسَةٍ. (كلیبی، کافی (ط الاسلامیة)، ج. ۱، ص. ۱۳۷)

و من خطبه له علیه السلام یدکر فیها ابتداء خلق السماء و الأرض و خلق آدم و فیها ذکر الحج و تحتوي علی حمد الله و خلق العالم و خلق الملائكة و اختیار الأنبیاء و مبعث النبی و القرآن و الأحكام الشرعیة: الحمد لله الَّذِي لَا يَنْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَ لَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ وَ لَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهَمِّ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفَطْنِ الَّذِي لَيْسَ لَصِقْتَهُ حَدٌّ مَخْدُودٌ وَ لَا نَعَتْ مَوْجُودٌ وَ لَا وَ قَتْ مَعْدُودٌ وَ لَا أَجَلَ مَمْدُودٌ فَطَّرَ ۱ الْخَلَّاقُ بِقُدْرَتِهِ وَ نَشَرَ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ وَ وَتَدَ بِالصُّخُورِ مِيدَانَ أَرْضِهِ... (صحج البلاغة (للصبحي صالح)، ص. ۳۹)

^{۱۱} و كان من دعائه علیه السلام إذا ابتداء بالدعاء بدأ بالتحميد لله عز و جل و الشاء عليه: الحمد لله الأَوَّلُ بِلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَ الأَخِرُ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ تَعْتِبِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ. (امام علی بن الحسین، الصحیفة السجادية، ص. ۲۸)

^{۱۲} لا یدرک الواصفون صفته و لا تبلغ الأوهام کنه معرفته. (ابن قولویه، کامل الزیارات، ص. ۲) إِذْ جُيِّهَتْ مُعْرِفَةٌ بِأَنَّهُ لَا يُنَالُ بِجَوْزِ الْإِعْتِسَافِ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِ وَ لَا تَخْطُرُ بِئَالِ أُولِي الرُّوَيَاتِ خَاطِرَةٌ مِنْ تَقْدِيرِ جَلَالِ عِزَّتِهِ فَرَجَعَتْ... (صحج البلاغة (للصبحي صالح)، ص. ۱۲۸) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْسَرَتْ ۱۹۰۱ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ وَ رَدَعَتْ... (همان، ص. ۲۱۶) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ وَ الأَخِرِ يَكُونُ بَعْدَهُ الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ وَ عَجَزَتْ عَنْ نِعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ تَحْبِيرُ الْعُقُولِ فِي كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ وَ نَضَبَتِ الْبِحُورُ فِي بَحْرِ هَوِيَّتِهِ. (شعیری، جامع الأخبار، ص. ۲) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُشْهَدْ أَحَدًا حِينَ فَطَرَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاوَاتِ وَ لَا اخْتَدَ مُعِينًا حِينَ بَرَأَ السَّمَمَاتِ لَمْ يُشَارِكْ فِي الإِلَهِيَّةِ وَ لَمْ يُظَاهَرْ فِي الْوَحْدَانِيَّةِ كَلَّتِ الْأَلْسُنُ عَنْ غَايَةِ صِفَتِهِ وَ الْعُقُولُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ وَ تَوَاضَعَتِ الْجَبَابِرَةُ لِهَيْبَتِهِ وَ عَنَتِ الْعُجُودُ لِحَشِيَّتِهِ... (كفعمی، البلد الأمين و الدرر الحصین، ص. ۱۱۶)

^{۱۳} پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «خداوند متعال گذشته از ضمانتی که برای رزق عموم مردم نموده است، به طور ویژه تأمین رزق طالبان علم را برعهده گرفته است». شهید ثانی علیه السلام پس از ذکر این روایت و در توضیح آن بیان می دارد که «غیرطالب علم برای به دست آوردن روزی خود، نیازمند سعی و تلاش است، اما دانشجو بدون آن که مکلف به سعی و تلاش برای تحصیل رزق خود باشد، به صرف طالب و جوینده‌ی علم بودن، خداوند روزی او را خواهد رسانید، البته به شرط نیت صحیح و اراده‌ی خالص او. در همین رابطه برای خود من حوادث و نکته‌های دقیقی از ابتدای تحصیل تاکنون از لطف خداوند و کمک‌های زیبای او رخ داده است که در صورت جمع آوری آنها (حجم عظیمی را تشکیل خواهد داد) که تنها خداوند از آن آگاه است». در روایت دیگری چنین آمده است که: «کسی که در دین خدا تفقه و تفحص کند، خداوند نیازهای او را برآورده و رزق او را از جایی که گمان نمی برد، خواهد رسانید». البته نکته‌ی مهم دیگری که تذکر آن لازم به نظر می رسد این است که همه‌ی آنچه گفته شد متوقف بر این است که طالبان علم، همت و تلاش خود را نیت خالص نمایند، اما کسانی که طلب علم را وسیله‌ای قرار داده‌اند تا از طریق آن به شهرت و ریاست و... برسند، اساساً عنوان حقیقی جوینده‌ی علم بر آنها صدق نمی کند، تا این که بخواهند شامل روایت گردند. (شهید ثانی، منیة المرید، ص. ۱۶۰)

می‌کند. مرفهین نوعاً بی‌درد می‌شوند و از پیشرفت عالی علمی بازمی‌مانند. با این ترتیب هر سه فقر و دیگر انواع آن مایه‌ی فخر است به ترتیب امکانی عرفانی و مادی. زیرا کلیه‌ی فقرها باعث وابستگی به خدای غنی می‌شود و این وابستگی و عبودیت نفس را به ربوبیت می‌رساند، فتدبر. و اما ربط نفس به فقه در نوبت دیگر.

تفقه و استنباط: آیه ظهور دارد در انحصار غنای مطلق برای خدای رب العالمین و به مفهوم حصر^{۱۴} دلالت دارد بر این که هیچ غنایی و عدم افتقاری برای مدیران ماسوی وجود ندارد و هر نوع استغنایی از خدا تکلیفاً حرام و وضعاً باطل است؛ زیرا به طغیان می‌انجامد، لقوله تعالی «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ» و الله العالم. فتحصل که مدیر باید نفس خود را به افتقار دائمی دعوت کند تا هیچ‌گاه خود را بی‌نیاز از خدای غنی نداند و همواره جا برای پیشرفت و رشد داشته باشد؛ زیرا استغناء باعث طغیان و جدا شدن از مسیر ربوبی و بجهود مستمر است.^{۱۵}

^{۱۴} مفهوم حصر از اقسام مفهوم مخالف بوده، و به معنای منتفی شدن طبیعت و سنخ حکم ثابت برای مورد حصر از غیر آن است؛ به عبارت دیگر، حکمی که برای یک مورد خاص بیان شده، از همه‌ی موارد دیگر نفی می‌شود؛ یعنی آن حکم فقط مخصوص همان مورد ذکر شده است و برای مباحث الفاظ سخن گفته‌اند.

^{۱۵} درس ۶۳ فقه الروابط از سلسله‌ی فقه الاداره، ۳ شهر رجب المرجب ۱۴۴۷.